

تحلیل ماهیت نشانه

از منظر سوسور و فارابی*

□ ندا راه‌بار^۱

□ مهدی خبازی کناری^۲

چکیده

نشانه‌شناسی بخش مهمی از مطالعات جدی سوسور در حوزه زبان‌شناسی است. از نظر سوسور، ماهیت نشانه به دو بخش دال و مدلول تقسیم می‌شود. در تلقی متعارف، دال امری بیرون از ذهن و مدلول امری درون‌ذهنی است. اما سوسور به تبعیت از کانت، دیدگاه متعارف را به چالش کشیده و خاستگاه تکوین هر یک را منطوقی در ذهن می‌داند. در سنت فلسفه اسلامی، فارابی نخستین فیلسوف زبانی است که به ساختار همزمانی زبان، صرف‌نظر از وجه تاریخی آن توجه می‌کند. وی با به کارگیری مفهوم لفظ و معقول، ضمن قراردادی خواندن روابط میان آن‌ها، خوانشی سوپرتکیویستی از تحلیل ماهیت نشانه ارائه می‌دهد.

مقاله حاضر دو هدف دارد: نخست، دیدگاه سوسور و فارابی در باب ماهیت

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۱۸.

۱. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی (نویسنده مسئول) (n.rahbar.b@gmail.com).

۲. دانشیار دانشگاه مازندران (mkenari@yahoo.com).

نشانه بررسی خواهد شد. دوم، دیدگاه فارابی نسبت به لفظ و معقول و چگونگی روابط میان آنها در نسبت با دال و مدلول سوسور و اکاوی خواهد شد. **واژگان کلیدی:** فارابی، سوسور، دال و مدلول، لفظ و معقول.

۱. بیان مسئله

زبان‌شناسی بر خلاف بسیاری از رشته‌های علوم انسانی و طبیعی که نسبتاً نوینان هستند، از محدود گرایشاتی است که بنیاد آن به عصر باستان و دستورنویسان سومری بازمی‌گردد. سومریان از نخستین زبان‌شناسانی بودند که زبان‌شناسی را به صورت دانشی نظری و در قالب علم نحو و دستور زبان تدوین و تنظیم نمودند. پژوهش‌های زبان‌محورانه و نظریه‌های زبانی آنها، نشانگر تلاش مداوم زبان‌شناسان باستان تا اواخر دوره معاصر است (یاکوبسن، ۱۳۸۵: ۲۵). در عصر حاضر نیز پیرس^۱ در میان مطالعات علوم طبیعی و انسانی، برای دانش زبان‌شناسی موقعیتی ممتاز قائل شده است (Peirce, 1965: 271). صرف نظر از این مسئله، گسترش ساختار زبان و دانش زبان‌شناسی، آن را وارد سایر عرصه‌های علمی و اجتماعی کرده است. سپیر^۲ معتقد است که زبان‌شناسی، خواسته و ناخواسته از مرزهای خود فراتر رفته و با بسیاری از مسائل مردم‌شناختی، فلسفه، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، تاریخ، سیاست و فرهنگ و هنر جامعه در ارتباط است (Sapir, 1929: 241). بنابراین دشوار است که بتوان حدودی برای زبان قائل شد و جایگاه اصلی آن را در علوم انسانی تعیین کرد؛ دغدغه‌ای که زبان‌شناس ساختارگرای قرن بیستم، فردینان دو سوسور^۳ به آن اندیشیده و تئوری وی، آغازگر جریان زبان‌شناسی تازه‌ای در سنت فلسفی - زبان‌شناختی معاصر است. سوسور به نحوی، از رویکردهای فلسفی کانت بهره می‌برد. تلاقی کانت و سوسور بدین نحو است که سوسور نیز همانند کانت، در جستجوی حدود ماهیت زبان و ابژه انضمامی آن است. وی تلقی سوپژکتیویستی کانت نسبت به سوژه و ابژه را در ساحت زبان به کار می‌برد.

1. Peirce.
2. Sapir.
3. Saussure.

در اندیشه کانت، سوژه و ابژه دو عنصر جدای از هم نیستند که یکی تعیین بخش دیگری باشد. بلکه سوژه به لحاظ معرفت‌شناختی، صرف‌نظر از اینکه ابژه را منطوی در خود دارد، به عنوان فاعل شناسا، ابژه را به مثابه امری منفک از خود مورد شناسایی قرار می‌دهد و از لحاظ هستی‌شناختی، قوام‌بخش ابژه بوده و عامل تعیین آن به شکل امری پدیدارگونه است (خبازی کناری و بالو، ۱۳۹۵: ۲۸-۲۶). سوسور در کتاب *درس‌گفتارهای زبان‌شناسی عمومی*، بنیادهای همزمانی زبان را مورد چالش معرفت‌شناختی قرار می‌دهد. در واقع اثر ذکرشده، انتقادی است به جریان‌های تاریخی - تطبیقی که صرفاً در آن، زبان از جنبه تحولات گفتاری و آوایی صرف‌نظر از ساختار و محتوا بررسی شده است. مطالعه سوسور در باب زبان، یک مطالعه کاملاً فلسفی است که رویکردهای معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه وی در باب زبان، گشودن حوزه تازه‌ای در قلمرو زبان‌شناسی ساختارگراست.

سوسور در این کتاب، نخستین پرسش معرفت‌شناسانه خویش را در باب چیستی ابژه انضمامی زبان مطرح می‌کند. در تفکر کانت، حدود و گستره ابژه منوط بر استیلا سوژه نسبت به آن است. سوژه و ابژه دو قطب مرتبط با یکدیگرند که ظهور یکی، منطوی در دیگری است. ابژه‌کانتی در نسبت با سوژه محقق می‌شود. به دیگر سخن، متعلق سوژه، ابژه‌ای است فراگیر که محدود در سوژه است. سوسور نیز تحت تأثیر کانت، در جستجوی یافتن ابژه انضمامی زبان است. ابژه زبان می‌بایست در حیطه سوژه و متعلق شناسای آن باشد. بنابراین ابژه زبان دارای دو ویژگی فراگیری و انضمامیت است (همان: ۲۹) که هر دو، ویژگی‌های کلیدی متعلق شناخت، در معرفت‌شناسی کانت است، در تلقی سوسور نیز زبان دارای این دو ویژگی بسیار مهم است. سوسور معتقد است که زبان به دلیل ویژگی فراگیری و تحول‌پذیری می‌تواند از قالب‌های خود همانند مفهوم عقل^۱ در اندیشه کانت فراتر رود. بنابراین می‌بایست دارای حدود مشخصی باشد. ابژه معرفت‌شناختی، زمانی ابژه حقیقی است که دارای این دو ویژگی باشد. از نظر سوسور، ابژه انضمامی زبان نمی‌تواند خارج از جهان ذهن

1. Reason.

باشد. اگر در زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی، سوژه و ابژه و به تعبیر سوسور دال^۱ و مدلول^۲ منفک از یکدیگرند، به نحوی که دال امر بیرونی، و مدلول امر ذهنی است، در زبان‌شناسی ساختارگرا یا همزمانی، دال و مدلول هر دو صورت ذهنی دارند و خاستگاه تکوین هر یک، منظوی در ذهن است. سوسور با تفکیک ماهیت نشانه به دال و مدلول سعی می‌کند به تناسب، نسبت زبان و ذهن و زبان و جهان را در ساحت معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی بررسی کند. از سوی دیگر در سنت فلسفه اسلامی، فارابی نخستین فیلسوفی است که به ساختار همزمانی زبان صرف‌نظر از وجه تاریخی آن توجه عمیق می‌کند. وی در کتاب الحروف، ماهیت نشانه را به الفاظ و معقولات تعبیر می‌کند و وجوه تکوین هر دو امر را منظوی در ساختار ذهن می‌داند. به نظر می‌رسد فارابی نیز با دغدغه‌ای سوژکتیویستی، بنیاد لفظ و معقول را به ذهن نسبت می‌دهد و توجه به این مسئله، بنیاد منطق و معرفت‌شناسی تفکر وی است.

هدف ما در این جستار، تبیین این مسئله است که تلقی فارابی از لفظ و معقول چیست و چه نسبتی میان عناصر ذکرشده برقرار کرده است؟ این رویکرد در نسبت با نشانه‌شناسی سوسور چگونه تبیین می‌شود؟

۲. فرضیه پژوهش

فرضیه نخست بر این مبناست که فارابی قرن‌ها قبل در سنت فلسفه اسلامی، تلقی تازه‌ای نسبت به زبان در نسبت با زبان‌شناسی همزمانی در غرب داشته است که در تناظر با دیدگاه سوسور در باب ساختار و محتوای درونی زبان است. در فرضیه بعدی گفته می‌شود که تقسیم ماهیت نشانه به الفاظ و معقولات و روابط قراردادی میان آن‌ها در ساختار فلسفی - زبانی تفکر فارابی، نگرش تازه‌ای است که در نوع خود نسبت به زمانه حاضر در آن بدیع و تازه است و این نوع نگرش قرابت بسیار نزدیکی با مفهوم دال و مدلول در اندیشه سوسور دارد.

1. Signifier.
2. Signified.

۳. اهمیت و ضرورت

فهم حدود زبان و یافتن ابژه انضمامی و فراگیر آن، مهم‌ترین دغدغه سوسور در زبان‌شناسی وی است. به گفته سوسور، ابژه انضمامی زبان منطوی در ساختار ذهن و لایه‌های درونی آن است. وی این دیدگاه سوپژکتیویستی نسبت به زبان را در تبیین محتوا و ساختار درونی زبان به کار می‌برد. دال و مدلول در این نگاه، ساختاری ذهنی داشته و خاستگاه تکوین هر یک منطوی در ذهن است. فارابی این رویکرد سوپژکتیویستی را قرن‌ها قبل در زبان‌شناسی خویش به کار گرفته است. پژوهش حاضر قصد دارد اهمیت نشانه‌شناسی فارابی و تلقی وی از لفظ و معقول را به شکلی فلسفی و زبان‌شناختی در نسبت با دال و مدلول سوسور بیان کند. تناظر و کنار هم قرار دادن دو رویکرد فکری، این شایستگی را به طرح فارابی می‌دهد تا در چارچوب مطالعات زبان‌شناختی جدید تحلیل و تبیین شود.

۴. ماهیت نشانه

۴-۱. دال و مدلول؛ لفظ و معقول

مهم‌ترین دغدغه سوسور و کانون مطالعات جدی وی در باب زبان، نشانه‌شناسی است. به زعم وی زبان بیش از هر چیز، نظامی از نشانه‌هاست و برای فهم ساختار و محتوای زبان باید به سراغ نشانه‌شناسی رفت (کالر، ۱۳۹۳: ۱۰۶). به باور سوسور، در نشانه‌شناسی می‌توان بنیادهای درونی زبان را به لحاظ ساختار و محتوا مورد نقد و بازاندیشی قرار داد. زبان بیشتر از جنبه آوایی و کلامی که منوط بر مطالعات تاریخی - تطبیقی در باب زبان است، نوعی اندیشیدن به محتوا و ساختار درونی لایه‌های آن است. از لحاظ ساختاری به نظر می‌رسد زبان فهرستی از واژگان و اصطلاحاتی است که معادل آن در جهان خارج وجود داشته است. این دیدگاه از نظر سوسور بسیار ساده‌انگارانه است؛ زیرا متضمن مقدمات از پیش تعیین شده‌ای است که مقدم بر ماهیت اشیاست (سوسور، ۱۳۹۵: ۹۵). یک نام صرفاً واژه‌ای نیست که مبتنی بر شیء بیرونی بوده و با ثبات و عینیت واژه بر شیء همراه شده است. به عقیده سوسور، روابط میان دال و مدلول،

روابطی تفاوتی^۱ است که به وجهی ایجابی و سلبی در نسبت با یکدیگر صورت‌بندی می‌شوند.

از نظر سوسور، ماهیت نشانه به دو بخش دال (صورت آوایی) و مدلول (مفهوم) تقسیم می‌شود. هدف وی از این کار، تعیین حدود شناخت است که به نوعی دغدغه معرفت‌شناسی کانت است (Kant, 1998: 387-393). از لحاظ محتوا، ماهیت نشانه‌های زبانی سوپژکتیویستی است (بالو و خبازی کناری، ۱۳۹۵: ۴۰). سوسور بر آن است تا با تبعیت از کانت در ساحت معرفت‌شناسی، روابط میان ذهن و زبان و بالطبع زبان و جهان را شناسایی کند. به باور وی، دال و مدلول به لحاظ معرفت‌شناختی، به جهان بیرون ارجاع نمی‌یابند (F97, E65, P96)؛ بلکه جایگاه هر یک از عناصر، منطوی در ساختار ذهن است. به گفته سوسور، «دال و مدلول امری روان‌شناختی هستند که همچون زنجیره‌هایی تداعی شده در ساختار ذهن وحدت می‌یابند» (F98, E65-66, P96). بنابراین دال و مدلول به چیز بیرونی تعلق نمی‌گیرند، بلکه خاستگاه تکوین هر یک از عناصر به لحاظ معرفت‌شناختی منطوی در ذهن است. در سنت اسلامی، فارابی در تحلیلی تازه، ساختار زبان را سوپژکتیو دانسته و امکان تعیین لفظ و معقول را در ساحت ذهن فراهم می‌کند. وی در کتاب *الحروف* به طور مجزا به تبیین ساختار الفاظ و معقولات می‌پردازد و نشان می‌دهد که الفاظ ابتدا به امور معقول دلالت می‌کنند و جایی که معقول نباشد، الفاظ نیز وجود نخواهند داشت (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰: ۱۱۱). فارابی نیز همچون سوسور، تلقی متعارف ارسطویی مبنی بر منفک بودن دال و مدلول و یا الفاظ و معقولات را از هم نمی‌پذیرد. وی با رویکردی معرفت‌شناختی ضمن تحلیل دقیق مفهوم لفظ و معقول، در مقام یک فیلسوف زبان، به نوع روابط میان لفظ و معقول نیز اشاره می‌کند. از منظر فارابی، زبان‌شناسی این قابلیت را دارد که به عنوان دانشی بنیادین از لحاظ ساختار و محتوا مورد بازبینی و نقد قرار گیرد. از لحاظ ساختار، فارابی نیز همچون سوسور، الفاظ و معقولات را عناصری می‌داند که به وجهی تفاوتی کنار هم

1. Differential.

۲. علامت اختصاری F, E, P, به ترتیب متن فرانسوی، متن انگلیسی و متن فارسی درس‌گفتارهای زبان‌شناسی عمومی سوسور است.

قرار می‌گیرند. به زعم وی، نامیدن بر یک شیء کاری بسیار دشوار و قابل تأمل است و در واقع، حاکی از وجود تفاوت میان نشانه‌های زبانی است؛ چنان که اگر تفاوت نباشد، هیچ نوع نامیدنی بر شخص یا شیء وجود نخواهد داشت (همان).

۲-۴. نسبت لفظ و معنا (معقول) در اندیشه فارابی تا دال و مدلول در

اندیشه سوسور

زبان نظامی از نشانه‌هاست که مهم‌ترین ویژگی آن، پیوند اصیل میان دال و مدلول است (F32, E15, P32). دال و مدلول دو مؤلفه بنیادی در نشانه‌شناسی است که نقطه عطف علم زبان‌شناسی است. در ظاهر به نظر می‌رسد که ما در مورد دو امر مستقل از هم گفتگو می‌کنیم، اما به گفته سوسور، دال و مدلول دو موضوع جدا از هم نیستند. یک نشانه زبانی، یک امر یکپارچه و کل واحدی است که در مقام تحلیل، آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کنیم (F99, E67, P97). نشانه‌های زبانی نه به این معنا که پیونددهنده یک شیء به یک نام و یا یک مفهوم به یک تصویر صوتی است، بلکه تصویر صوتی همان اثر ذهنی است و حواس‌ها نمایش‌دهنده آن است (سوسور، ۱۳۹۵: ۹۶). در تلقی متعارف، دال امری بیرونی و مدلول امری ذهنی است، که به نوعی متأثر از نظریه مطابقت ارسطویی است. اما در تفکر کاتتی سوسور، نشانه‌های زبانی جنبه بیرونی نداشته و هر دو منطوقی در ساختار ذهن است. به دیگر سخن، دال و مدلول ساختارهایی سوپژکتیو و وابسته به ذهن هستند (F98, E65-66, P96). در تبیین دقیق‌تر نگرش سوژه‌محورانه سوسور، دال و مدلول ساختاری منطوقی در ذهن دارند که مدلول معطوف به تصور مفهوم در ذهن، و دال تعیین وجه صوری زبان همچون آوا و نوشتار است (خبازی کناری و بالو، ۱۳۹۵: ۴۲).

در سنت اسلامی، فارابی به سوپژکتیو بودن نشانه‌های زبان اشاره صریحی داشته است. وی در کتاب *الحروف* از نشانه‌های زبانی دال و مدلول به الفاظ و معقولات تعبیر می‌کند. الفاظ یا همان صوت‌آوایی در حقیقت وجه تحقق‌یافته امر معقول است که به حواس درمی‌آید. به گفته فارابی، الفاظ از همان آغاز بر امر معقول دلالت می‌کنند تا آنجا که بدون امر معقول، الفاظ تداعی نمی‌شوند. فارابی در تقسیم‌بندی موضوعات

منطق، آن‌ها را به دو بخش معقولات و الفاظ تقسیم می‌کند. گویا لفظ و امر معقول (معنا)، بنیاد معرفت‌شناختی و منطق فارابی است. معقول از جهت دلالت بر لفظ و لفظ از جهت دلالت بر معقول (فارابی، ۱۳۴۸: ۵۸؛ همو، ۱۹۸۶: ۱۷)، هر دو امری پیوسته با هم و منطوی در ذهن هستند. الفاظ در امر معقول تداعی شده و معقول بدون وجود الفاظ عقلانی نخواهد بود. فارابی در تصریح دلالت معقول بر لفظ، و لفظ بر معقول می‌گوید:

«رأی خود را در ذهن با اندیشیدن تصحیح می‌کنیم و در ذهن خود امور و معقولاتی اقامه می‌کنیم که کار آن‌ها اصلاح کردن آن رأی است و گاه همین امور و معقولات را که برای تصحیح رأی ضرورت دارد، در خطاب به طرف خودمان که می‌خواهیم رأی او را تصحیح کنیم با کلمات به زبان می‌آوریم» (۱۳۴۸: ۴۸).

به نظر می‌رسد فارابی با تصحیح معقول به لفظ و لفظ به معقول، قائل به دوری زبان‌شناختی است. از نظر وی، الفاظ نمایش آوایی است که پیش از ادراک منطوی در ذهن بوده و تصویر صوتی آن به ادراک حواس رسیده است. الفاظ چنانچه در ساحت امر معقول قرار نگرفته باشند، از اقسام الفاظ نخواهد بود؛ زیرا الفاظ کامل، دلالت آن‌ها بر معانی خود و اتصاق آن بر شیء، پس از معقول شدن تحقق می‌یابد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰: ۱۱۲). فارابی در این باب می‌گوید:

«لأنهم إنما يرون أنّ الألفاظ إنما أحدثت بعد أن عقلت الأشياء، وأنّ الألفاظ إنّما تدلّ أولاً على ما عليه الأمور في العقل من حيث هي معقولة ومتى حدث للعقل فيها فعل خاصّ... فلذلك يجب أن تجعل الدالة عليها وهي مفردة مثال أول وباقيها مشتقة منها، مثل "الضرب" فإنه مثال أول و"الضارب" و"يضرب" و"ضرب" و"سيضرب" و"مضروب" وأشباه ذلك مشتقة...» (۱۹۸۶: ۷۴).

در این متن، ساختار الفاظ و معقولات هر دو یکپارچه و منطوی در ذهن است. تعیین ساختار هر دو در ذهن با مصادر متعدد اشتقاق می‌یابد. یعنی اشتقاق واژه‌ها از یک مصدر، فعل خاص عقل است و هر واژه مشتق شده، بر معنای خاص خود دلالت می‌کند. ابن سینا نیز تحت تأثیر معرفت‌شناسی و زبان‌شناسی فارابی، وجود موجود را مسبوق به ادراک عقلانی از آن می‌داند. وی با تأکید بر نقش ذهن در ادراک الفاظ و

داده‌های حسی می‌گوید ذهن داده‌های خود را به جهان انعکاس می‌دهد و داده‌های حسی پراکنده را به صورت نظام‌مند و منسجم دریافت می‌کند. به دیگر سخن، الفاظ و داده‌های حسی در ساحت عقل معنادار شده و به صورت حکمی معرفت‌شناختی صادر می‌شوند. در نظر ابن سینا وجود ذهن، وجود موجود را اثبات می‌کند. وی در *التعلیقات* به صراحت این مسئله را تبیین کرده است:

«كُلُّ موجودٍ إِنَّمَا يَصَحُّ وجوده بعد أن يسبقه تصوّر عقليّ أو خياليّ. قد بان ذلك في العلوم الإلهيّة وأنّه لو لم يكن تصوّر، لم يَصِحَّ وجود شيء، إذ الموجودات كلّها تابعة للتصوّرات العقليّة وهي الإرادات بالحقيقة...» (۱۳۷۹: ۱۹۸).

مطابق این گفته، موجودیت یک شیء و یا فهم یک لفظ، مسبوق بر ادراک عقلانی از آن است. در حقیقت ادراک واقع، ادراک عقلانی است.

تقدم معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی در نظر ابن سینا و فارابی، به سوپژکتیو بودن گزاره‌های شناختی مرتبط است. در نگاه فارابی نیز ادراک عقلانی شرایط تحقق فهم الفاظ است. وی در این باب می‌گوید:

«... فحينئذ إما أن لا تكون تلك ألفاظ و إما أن تكون غير كاملة. فإنّ الكاملة منها هي التي حصلت دالّة عليها بعد أن صارت معقولة بفعل للعقل فيها خاصّ. فلذلك يجب أن تُجعل الدالّة عليها وهي مفردة مثالات أول...» (۱۹۸۶: ۷۴).

مطابق متن، الفاظ زمانی عینیت می‌یابند که دلالت عقلانی یافته و فهم‌پذیر شوند. صرف نظر از این مسئله، مقولات که در کتب منطقی و فلسفی ارسطو، بنیاد شناخت معرفی شده است، ظرف تحقق شناخت ماهیات اشیا در شکل ذهنی و عینی آن است. به دیگر سخن، مقولات در حکم قالب‌های شناختی به شکل گسترده و عام ناظر بر شناخت جهان هستند. برقراری رابطه میان ذهن و عین به واسطه امر مشترکی به نام مقولات شکل می‌گیرد. مقولات هم به وجود ذهنی احاطه داشته و هم رویدادهای بیرونی را در بر می‌گیرند (خبازی کناری، ۱۳۹۵: ۵۳-۵۴). از نظر ارسطو، هیچ شناختی خارج از حوزه مقولات رخ نمی‌دهد. مقولات به صورت حوزه‌ای عام و جهان‌شمول، فهم اشیا را امکان‌پذیر می‌سازد.

فارابی به منظور تبیین عمیق‌تر روابط میان الفاظ و مقولات، خاستگاه هر دو را

منطوی در ذهن دانسته و هر یک را عامل فهم دیگری می‌داند. وی در کتاب الحروف مقولات ارسطو را مقولاتی نام نهاده که الفاظ و مقولات با ورود بر آنها صورت معقول یافته و به شکل نام‌آوا و یا گفتار ادا می‌شوند. گویا الفاظ پیش از ورود به ساحت امر معقول، داده‌های خام انتزاعی هستند که نمی‌توانند در زمره الفاظ قرار گیرند. آنها پس از معقول واقع شدن به ظهور رسیده و مسبوق به معنا می‌شوند. به زعم فارابی، جنبه بیرونی زبان (الفاظ) در واقع صورت تداعی شده همان امر معقول است که به شکل آوا و گفتار بیان می‌شود. همان طور که در نگاه سوسور، جنبه‌های بیرونی زبان مورد تردید قرار گرفته و ساختار دال و مدلول منطوی در ذهن است، در تفکر فارابی نیز محل تقرر لفظ و معقول در ساحت ذهن است. گویا دال در ظرف مدلول صورت ذهنی یافته و همه چیز به مدلول منتهی می‌شود. از طرف دیگر لفظ نیز در ساحت معقول تقرر یافته و معقول واقع شدن عامل تداعی لفظ است.

۴-۳. نسبت دال و مدلول یا لفظ و معقول؛ قراردادی^۱ یا طبیعی

مسئله قراردادی بودن زبان از دیرباز در مباحث نشانه‌شناسی مورد بحث قرار گرفته است و پیشینیان هر یک به قراردادی یا طبیعی بودن زبان اشاره داشته‌اند. از نظر سوسور، قراردادی بودن نشانه‌های زبانی، ارتباط مستقیمی با اختیاری بودن آن دارد. به زعم وی، روابط میان دال و مدلول اختیاری است؛ بدین معنا که هیچ رابطه و پیوند درونی میان صورت آوایی (دال) و مفهوم ذهنی (مدلول) وجود نداشته است. تفاوت میان زبان‌ها و گوناگونی‌های آن، مؤید همین گفته است (سوسور، ۱۳۹۵: ۹۸). سوسور تأکید می‌کند که اختیاری بودن دال و مدلول، رابطه آن دو را به صورت وضعی و قراردادی قلمداد می‌کند. به گفته وی، هیچ پیوند ضروری و ذاتی میان دال و مدلول وجود ندارد. دال در قالب آوا و نوشتار، بسته به زمان و مکان خاص خود، صورت‌های متفاوتی داشته است. اما مدلول همه زبان‌ها مشترک و ثابت است (خبازی کناری و بالو، ۱۳۹۵: ۴۳). همان طور که اشاره شد، رابطه میان نشانه‌های زبانی، اختیاری است. واژه اختیاری^۲ ضرورتاً

1. Conventional.
2. Arbitraire.

به این معنا نیست که گویندهٔ واژه در هر زمانی قادر به تغییر وضعی آن خواهد بود. شخص تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند واژگانی را که جامعه پذیرفته است، تغییر دهد. نشانه‌ها از این نظر اختیاری هستند که در واقعیت پیوند ذاتی میان دال و مدلول وجود ندارد (سوسور، ۱۳۹۵: ۱۰۰). فارابی در پرداختن به مسئله طبیعی یا قراردادی بودن الفاظ، بسیار تحت تأثیر ارسطوست. ارسطو به دلالت وضعی الفاظ بر معقول باور داشته و آن را مورد تأکید قرار داده است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰: ۲۵۷). اگرچه صاحب‌نظرانی بودند که دیدگاهی بر خلاف دیدگاه ارسطو ارائه کردند. به عقیده آن‌ها رابطه میان لفظ و معانی آن‌ها، رابطه‌ای طبیعی و ذاتی است. یک لفظ باید با طبیعت شیء سنخیت داشته باشد و در صورت عدم وجود مطابقت، نمی‌توان آن لفظ را بر شیء منظور کرد.

رساله کراتولوس افلاطون مستند این گفته است. اهمیت رساله کراتولوس افلاطون، در پرداختن به ماهیت زبان و ساحات معرفت‌شناختی آن است. بخشی از گفتگوهای سقراط و کراتولوس در این رساله، بر طبیعی و ذاتی بودن زبان اشاره دارد. کراتولوس متفکری ذات‌گراست که بر درستی نام‌ها بر اشیا تأکید داشته است. به عقیده وی، طبیعت خود نام شیء را بر آن می‌نهد و این مسئله به صورت ذاتی در طبیعت در حال رخ دادن است. به عبارتی، نام درست هر شیء، نامی است که طبیعت به آن داده است (افلاطون، ۱۳۸۰: ۶۸۹/۲، بند ۳۸۲). به زعم کراتولوس، زبان امری طبیعی است نه قراردادی (خبازی کناری و بالو، ۱۳۹۵: ۴۴). اشیا نام‌هایی را با خود حمل می‌کنند که ضرورتاً گویای مسمای آن‌هاست. به نظر کراتولوس، معانی واژه‌ها در یک فرایند طبیعی و دیالکتیکی بدون دخالت تجمعی از افراد انسانی شکل می‌گیرد (همان: ۷۵). اما ارسطو می‌گوید:

«آوای گفتار [واژه] وقتی یک نام تلقی می‌شود که طبق قرارداد بر چیزی دلالت کند. می‌گوییم طبق قرارداد، زیرا هیچ نامی به صورت طبیعی نام نیست، مگر اینکه تبدیل به نماد شده باشد. آوای برآمده از الگوی حیوانات، بیانگر چیزی هست، اما نام نیست» (Aristotle, 1991: 25 (16a19)).

به زعم ارسطو، میان الفاظ و آنچه بر شیء اطلاق می‌شود، هیچ گونه نسبت و سنخیتی وجود ندارد. تنها از طریق قرارداد می‌توان به ارتباط میان لفظ و معقول پرداخت. به گفته فارابی، دو امر معقول و محسوس به طور عام از آن جهت که جامعه

و فرهنگ زمانه پذیرفته است، امر معقول منطوی در ذهن، و امر محسوس تعیین شیء در طبیعت است و این باور که در تمامی جوامع یکسان تلقی شده است، به حسب طبع و ذات است. وی صراحتاً بر این موضوع تأکید داشته است که دلالت الفاظ بر معقول و معقول بر الفاظ، امری قراردادی و وضعی است. او در فرازی از شرح بر باری ارمنیاس ارسطو می گوید:

«... نسبة المعقولات التي في النفس إلى الموجودات خارج النفس نسبة حاصلة بالطبع. وأما النسبة التي للمعقولات إلى ألفاظ وهي نسبة دلالة ألفاظ عليها فهي نسبة بوضع وبشرع ساذج» (فارابی، ۱۳۸۶: ۲۷؛ همو، ۱۳۹۶: ۳۳).

مطابق آرای فارابی، نسبت معقول و محسوس از آن جهت که تغییری در وضعیتشان ایجاد نخواهد شد، نسبتی طبیعی است؛ اما دلالت میان الفاظ و معقولات، دلالتی قراردادی است و بر حسب شرایط جامعه و واضعان قوانین و کلمات شکل می گیرد. به باور فارابی، دلالت وضعی واژگان و معانی آنها در ارتباط تنگاتنگی با شرایط اجتماعی و فرهنگی و نحوه زندگی و نوع آداب و رسوم مختص هر جامعه است. وی در طرح مدینه فاضله، به طریقه وضع قوانین و واژگان در نسبت با چگونگی زیستن افراد جامعه توجه عمیق داشته است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰: ۲۵۶-۲۵۷). به زعم وی، وضع قوانین در حوزه افعال و رفتار، منطبق بر شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه تحقق می یابد. اما وضع الفاظ و کلمات، به وجه نظری و زبانی مرتبط است. اما در این نکته تردیدی نیست که در نگاه فارابی، منشأ پیدایش قوانین چه در قالب قوانین اجتماعی و چه در الفاظ، در گرو وضعی بودن زبان است.

نتیجه گیری

دستاورد فارابی در حوزه نشانه شناسی، در حقیقت دستاورد تازه ای است که فارابی را به عنوان فیلسوفی زبان شناس به سنت فلسفی - زبان شناختی غربی و اسلامی معرفی می کند. بسیاری از مفاهیم زبان شناختی سوسور و فیلسوفان تحلیلی، مفاهیم تازه ای نیستند؛ زیرا قرن ها پیش در سنت فلسفی - اسلامی، فارابی با تحلیل های معرفت شناسانه و زبان شناسانه خویش در باب زبان و ماهیت آن، آغازگر جریان تازه ای در زبان شناسی

اسلامی بوده است، به نحوی که می‌توان رویکردهای زبان‌شناختی وی را در نسبت با زبان‌شناسی سوسور مورد تطبیق و واکاوی قرار داد. فارابی نیز همانند سوسور، زبان را از وجوه فلسفی آن مورد بررسی قرار می‌دهد. از نظر وی، زبان این قابلیت را دارد که در ساحت فلسفه بتوان به بنیادهای درونی آن رجوع کرد. با توجه به سنتی که فارابی در آن می‌زیسته و توجهی که بیش از پیش به ساختار نحوی واژگان می‌شده است، مطالعه همزمانی وی در باب ساختار و محتوای درونی زبان بسیار حائز اهمیت است. از نظر وی، دال و مدلول که در کتاب الحروف آن را لفظ و معقول می‌نامد، به لحاظ ساختاری و به شکلی سلبی و ایجابی، در روابطی تفاوتی کنار هم قرار گرفته و در محتوا نیز هر یک دارای ماهیتی سوپزکتیویستی هستند. به دیگر سخن، الفاظ در آغاز امری معقول بوده و بعد به حواس درمی‌آیند. فارابی در تبیین برقراری روابط میان زبان و منطق (ذهن)، به جایگاه الفاظ و مقولات که منظوی در ذهن است، اشاره می‌کند. مفاهیم منطقی در قالب زبان شکل گرفته و زبان نیز در منطق وجوه خود را تقرر می‌بخشد. معقول که جایگاه آن منظوی در ذهن است، در واقع مقولاتی است که الفاظ پیش از شکل صوری و آوایی، نخست وارد آن شده و صورت‌بندی می‌شوند و در آخرین مرحله عینیت‌یافتگی، به شکل الفاظ آوایی خارج می‌شوند. به عقیده وی بدون وجود معقول، الفاظی وجود نخواهد داشت.

بنابراین فارابی با رویکردی معرفت‌شناسانه، ماهیت نشانه را سوپزکتیو فرض گرفته است که این نوع تلقی فکری در تناظر با زبان‌شناسی سوسور است. صرف‌نظر از این مسئله، فارابی در راستای تفاوتی بودن روابط میان دال و مدلول (لفظ و معقول)، به قراردادی بودن نوع روابط نیز اشاره می‌کند. چنین نگرشی در حقیقت، نقد تازه‌ای است که وی بر سنت فلسفه زمانه خود که مبتنی بر ذات‌گرایی بود، وارد کرده است.

کتاب‌شناسی

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، *فلسفه و ساحت سخن*، چاپ دوم، تهران، هرمس، ۱۳۹۰ ش.
۲. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، *التعلیقات*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
۳. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، کراتولوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰ ش.
۴. بالو، فرزاد، و مهدی خبازی کناری، *ناصرخسرو، سوسور، تهران*، حکایت قلم نوین، ۱۳۹۵ ش.
۵. خبازی کناری، مهدی، «مقایسه مبانی فلسفی منطق ارسطویی و فازی»، *دوفصلنامه علمی - تخصصی معارف منطقی*، سال سوم، شماره ۱ (پیاپی ۴)، بهار و تابستان ۱۳۹۵ ش.
۶. خبازی کناری، مهدی، و فرزاد بالو، *افلاطون، سوسور، تهران*، حکایت قلم نوین، ۱۳۹۵ ش.
۷. سوسور، فردینان دو، *دوره زبان‌شناسی عمومی*، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۹۵ ش.
۸. فارابی، ابونصر محمد بن محمد بن طرخان، *احصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ش.
۹. همو، *احصاء العلوم*، مقدمه و شرح علی بوملحم، بیروت، مکتبه الهلال، ۱۹۹۶ م.
۱۰. همو، *شرح الفارابی لکتاب ارسطوطاليس فی العبارة*، بیروت، دار المشرق، ۱۹۸۶ م.
۱۱. همو، *کتاب الحروف*، تحقیق و مقدمه و تعلیق محسن مهدی، بیروت، دار المشرق، ۱۹۸۶ م.
۱۲. کالر، جانانان، *فردینان دو سوسور*، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۹۳ ش.
۱۳. یاکوبسن، رومن، *روندهای بنیادین در دانش زبان*، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۸۵ ش.
14. Aristotle, *The Complete Works of Aristotle*, Jonathan Barnes (Ed.), The Revised Oxford Translation, Vol. 1, Princeton University Press, 1991.
15. Kant, Immanuel, *Critique of Pure Reason*, Paul Guyer & Allen W. Wood (Eds., Trans.), Cambridge University Press, 1998.
16. Peirce, C. S., *Collected Papers*, Cambridge Mass, 1965.
17. Sapir, E., *The Status of Linguistics as a Science*, Language 5(4), 1929.
18. Saussure, Ferdinand de, *Course in General Linguistics*, Wade Baskin (Trans.), Perry Meisel & Haun Saussy (Eds.), Columbia University Press, 2011, 2013.
19. Saussure, Ferdinand de, *Cours de linguistique générale*, Publié par Charles Bailly et Albert Sechehaye, avec la collaboration de Albert Riedlinger, Édition critique Préparée par Tullio de Mauro, France, 1997.



موجز المقالات

شرح وتقييم فهم الصفات الإلهية من منظور ميرزا مهدي أصفهاني

□ مهدي آزادپور

□ دكتوراه في الفلسفة الإسلامية، جامعة قم

إنّ مسألة التعرّف على الصفات الإلهية ومعانيها هي من أهمّ القضايا المثيرة للجدل في مناقشة معرفة الله تعالى. يسعى ميرزا مهدي أصفهاني من خلال التأكيد على الآيات والأحاديث، إلى التعبير عن نوع خاصّ من اللاهوت السلبي، والذي يختلف عن الكلام الآخر للقائلين باللاهوت السلبي مثل ابن ميمون والقاضي سعيد. فبحسب رأيه فإنّ لله صفة، وتلك الصفات تمّ وضعها بشكل مشترك. كذلك وبسبب عدم السخية بين الخالق والمخلوق، لا يمكن لعقل البشر أن يعرف الصفات الإلهية، ووصف الله بالمعلومات والمفاهيم والتصورات البشرية ليس صحيحًا، بل الله سبحانه وتعالى هو من يعرف البشر على صفاته، ولهذا السبب فإنّ القول بهذه النظرية يؤدي إلى تعطيل العقل في فهم معرفة الصفات الإلهية.

الكلمات الأساسية: الصفات الإلهية، ميرزا مهدي أصفهاني، العقل، الاشتراك

اللفظي، اللاهوت السلبي.

العلاقة بين عالم المثال وعالم الطبيعة من منظور العلامة الطباطبائي

وشيخ الإشراق

- جواد پارسانی (طالب دكتوراه في الفلسفة الإسلامية بجامعة باقر العلوم (الميتلا)
- أحمد شه گلی (عضو هيئة التدريس بمؤسسة بحوث الحكمة والفلسفة في إيران)

إنّ مناقشة العلاقة بين عالم المثال وعالم الطبيعة هي واحدة من القضايا الهامة في الفلسفة الإسلامية. قام شيخ الإشراق بطرح نظرية عالم المثال لدحض نظرية المشائين بخصوص ماديّة الأشكال الخياليّة وتبيين بعض القضايا الأخرى في فلسفته. والعلامة الطباطبائي أيضًا واحد من الفلاسفة المعاصرين الذين عبّروا عن نظريات هامة حول عالم المثال وعلاقته بعالم الطبيعة. في هذا المقال يتمّ أولاً شرح آراء كلا الفيلسوفين حول عوالم الوجود وأدلتها في إثبات عالم المثال؛ ثمّ يتمّ تحليل العلاقة بين عالم المثال وعالم الطبيعة في محاور مثل نظرية الخيال والإبصار، الصور الموجودة في المرآة ومعرفة الغيب من منظور شيخ الإشراق، ومجالات مثل العلاقة الطولية والتشكيكية للعوالم، عليّة عالم المثال بالنسبة لعالم الطبيعة، وجود كمالات عالم الطبيعة في عالم المثال، وشرح الأحلام الصادقة وكيفية الإدراك الحسيّ من منظور العلامة الطباطبائي، وفي الختام تمّ شرح بعض الأمور عن وجهات النظر المشتركة والمختلفة لهذين الفيلسوفين وتحديات كلّ رأي.

الكلمات الأساسية: عالم المثال، عالم الطبيعة، العلامة الطباطبائي، شيخ الإشراق.

برهان القوّة والفعل من منظور الفلسفة المشائية

- بهزاد پروازمنش (دكتوراه في الحكمة المتعالية)
- حسين غفاري (أستاذ مشارك بجامعة طهران)

خلال التاريخ المكتوب للفلسفة ظهرت وجهات نظر مختلفة حول الحركة، وفي هذا السياق كانت نظرية «القوّة» لأرسطو هي النظرية الوحيدة المقبولة أكثر من قبل الفلاسفة الذين تلوها، وخاصّة الفلاسفة المسلمين. فقد كان يعتبر الهيمولي جوهرًا مليئًا بالقوّة، وعندما يتمّ دمجها إلى الصورة الجسديّة فإنّها تشكّل الجسم وتقبل تحولاته. قدّم

الفلاسفة المسلمون وخاصة ابن سينا، ضمن قبولهم لهذا المورد، العديد من البراهين عليها، ومنذ ذلك الحين تمت مراجعة هذه البراهين من قبل الفلاسفة وأحياناً لا سيما في الفترة المعاصرة- تمّ النظر إليها ببعض الإنكار من قبل بعض المفكرين، حيث خفّضوها إلى أمر عقليّ بالكامل. نظرًا إلى الدور الهامّ لهذه الفكرة في تفسير التغييرات في الكون، وأنّ أحد أهمّ هذه البراهين هو برهان «القوّة والفعل»، تحاول هذه الدراسة أيضًا إظهار أنّ معظم الانتقادات الواردة على هذا البرهان هي انتقادات أساسية، وهذا البرهان يتمتّع بانسجام كبير في الفلسفة المشائيّة، وتحاول أيضًا تقديم قدرتها على قبول ما حرّره صدرًا. تكمن أهميّة هذا الموضوع في تعزيز مكانة النظام الأمّ للفلسفة الإسلاميّة، أي الفلسفة المشائيّة، في واحدة من أهمّ التعاليم الفلسفيّة، أي «القوّة والفعل»، التي هي نفسها تمهّد الأرضيّة لتفسير أكثر دقّة للتعاليم الرائعة للحركة الجوهرية وتحديد نطاقها.

الكلمات الأساسيّة: القوّة، المادّة الأولى، برهان القوّة والفعل، الفلسفة المشائيّة، التوافق الداخليّ.

الصياغة الدلاليّة للحضارة في كتاب تهذيب الأخلاق لابن مسكويه

□ هديّة تقوى

□ أستاذة مساعدة بجامعة الزهراء (عليها السلام)

الحضارة واحدة من المقولات الأساسيّة في المجتمعات البشريّة، والتي تؤكّد على الالتزام بمراعاة قواعد الحضارة ومبادئها. وقد انعكست هذه المقولة على نطاق واسع على كينيّة الحياة الاجتماعيّة في فكر ونظريّات الفلاسفة الإسلاميين بمن فيهم ابن مسكويه. فهو بتدوينه لكتاب تهذيب الأخلاق اتخذ خطوة مهمّة في التنظير في مجال الأخلاق والفضائل الإنسانيّة التي أرسّت الأساس لتطوّر الحضارة. تحاول هذه المقالة من خلال التعرّف على الفضائل الأخلاقيّة، شرح تأثيرها على خلق الصياغة الدلاليّة للحضارة، وذلك بالاستفادة من الطريقة الدلاليّة في مجال اللغويات. تظهر نتائج البحث أنّ الفضائل الأخلاقيّة الخمسة «الحكمة»، «العفة»، «الشجاعة»، «السخاء» و«العدالة» -التي هي في حدّ ذاتها من سمات الحضارة- المطروحة في كتاب تهذيب الأخلاق فيما

يتعلّق بالمفاهيم الدلالية، قد أنتجت مقولات في العلاقات الدلالية مع الحضارة، باعتبارها نقطة مركزية للصياغة الدلالية فيما وراء أفكار ابن مسكويه، والتي تؤكد على العيش الاجتماعي القائم على أساس الحفاظ على القيم الإنسانية للطبيعة البشرية. الكلمات الأساسية: الفضائل الأخلاقية، الحضارة، ابن مسكويه، تهذيب الأخلاق، الصياغة الدلالية، دلالات الألفاظ.

دور علم أصول الكلمات في المنهج الفلسفي لكلمة «الحق» في القرآن الكريم

- بي بي زينب حسيني (أستاذ مساعد بجامعة فرهنكيان، قسم خراسان الرضوية)
- حسين قائمي أصل (أستاذ مساعد بجامعة ياسوج)
- رقية بادسار (ماجستير في علوم القرآن والحديث)

كلمة الحق هي واحدة من أكثر الكلمات المستخدمة على نطاق واسع في القرآن الكريم، والتي على الرغم من وضوحها الظاهري فإن معناها الدقيق يحتاج إلى علم أصول الكلمات، وقد استعملت في القرآن الكريم في أكثر من ٣٠ معنى مختلف. معاني مثل: الله، الرسول ﷺ، القرآن، الإسلام، العدالة، الصدق، الكعبة، الحظ، وغيرها تدل على غموض هذه الكلمة في القرآن الكريم. تم في هذا البحث باستخدام معرفة أصل الكلمات والمعاني التاريخية، شرح العلاقة بين الاستخدامات المختلفة لهذه الكلمة، مع التركيز على الأصل اللغوي «للوجود». هذا النهج الجديد لكلمة «الحق» مع تأكيد بعض تفسيرات الفلاسفة لكلمة الحق، على أساس مبدأ صلاحية الاجتهاد اللغوي، يمكن أن يمهد الطريق للتفسير الفلسفي للعديد من الآيات الأخرى في القرآن الكريم، التي يتجنب الفلاسفة الاستشهاد بها لتفادي اتهامهم بالتفسير بالرأى لعدم وجود أساس لغوي لها. كما يمكن أن يكون لها تأثير على ترتيب مختلف مواضيع الوجود من حيث أهميتها وثمارها.

الكلمات الأساسية: معرفة أصل الكلمات، الدلالات التاريخية، الأصل اللغوي، الحق، الوجود.

إعادة التعرّف على مفهوم الطبيعة فى فلسفة السهروردى

فى ضوء نقد الصورة النوعية

- سيد محمد على ديباجى (أستاذ مشارك بمجمع فارابى التابع لجامعة طهران)
- على أكبر ناسخيان (طالب دكتوراه فى الفلسفة الإسلامية بمجمع فارابى التابع لجامعة طهران)
- يقوم السهروردى فى أعماله بنقد ودحض وجود وضرورة الأشكال الجوهرية لأنواع. إن نفي وجود الصور النوعية يتطلب نفي قاعدتين هامتين فى الفلسفة المشائية. الأولى هى أن الجوهر يتقوم بالجواهر فقط، ولا يمكن للعرض أن يكون مقومًا للجوهر، الثانية أن الذاتيات فى الجواهر تُحمل على ذاتها بحمل متواطئ وليس مشكك. والسؤال الذى يطرح نفسه فى هذا الصدد ما هى مكانة نفي الصورة النوعية فى نظام الإشراق الفلسفى، ولأى غرض يتم ذلك؟ وفقًا لطريقة السهروردى فى الاستدلال، نجد أنه يستخدمها فى إثبات الأمثال والمدبرات المفارقة من خلال إدراك ضرورات نفي الصورة النوعية وقبول تقويم الجوهر بالهياة، وكذلك الشك فى الماهية، ومن خلال ذلك حقق مفهومًا جديدًا للطبيعة. فالطبيعة فى هذا المعنى والمفهوم الجديد بمثابة أصل التدبير الضوئى لعالم الأجسام بواسطة أرباب الأنواع، ومبدأ النور لمختلف حركات الأشياء.
- الكلمات الأساسية: الطبيعة، الجسم، الصورة النوعية، فلسفة الإشراق، الفلسفة المشائية، السهروردى.

فاعلية أو قابلية النفس فى إدراك الجزئيات ودراسة النتائج الحاصلة عن

قبول كل منهما فى فكر صدر المتألهين

- أمير راستين (دكتوراه فى الحكمة المتعالية بجامعة فردوسى مشهد)
- سيد مرتضى حسيني شاهرودى (أستاذ بجامعة فردوسى مشهد)
- يرسم صدر المتألهين صورتين رئيسيتين للنفس فيما يتعلق بإدراك الصور الجزئية التخيلية والحسية: الأولى هى النفس الفاعلة والأخرى النفس القابلة. كما يوجد أدلة فى عمله لكل من النظريتين. أهم نتيجة لقبول فاعلية النفس وفق قاعدة «الفاعل ومُعطى الشىء لا يفقده»، هو قبول امتلاك النفس للصور فى مرتبة ما قبل الصدور والفاعلية؛ يقودنا مثل هذا الاستنتاج

إلى نظرية مماثلة ولكنها أكثر دقة في مجال تصورات النفس، وهي النظرية العرفانية المسماة بانكشاف النفس. من جهة أخرى، فإن الحديث عن قابلية النفس بالنسبة للصور الخيالية والحسية يقودنا إلى قوة النفس، وخرجها من القوة إلى الفعلية في عملية التصور، وفي النتيجة فإنها توصل مادية النفس البشرية وكذلك مادية التصورات الحسية والخيالية؛ وهي نتائج لا تتوافق مع بعض المباني الأخرى لصدر المتألهين. لذلك يبدو أن النظرية الأولى في التصورات الجزئية أقرب إلى الصواب ولها نتائج فلسفية مقبولة أكثر. الكلمات الأساسية: التصورات الحسية والخيالية (الجزئية)، قابلية النفس، فاعلية النفس، انكشاف النفس.

تحليل طبيعة العلامات من منظور سوسور والفارابي

- ندا راه بار (ماجستير في الفلسفة والكلام الإسلامي)
- مهدي خبازي كناري (أستاذ مشارك بجامعة مازندران)

تعتبر السيميائية جزءاً مهماً من دراسات سوسور الجادة في علم اللسانيات. وفقاً لسوسور فإن طبيعة العلامات تنقسم إلى جزئين، هما الدال والمدلول. بالمعنى التقليدي فإن الدال شيء خارج الذهن والمدلول شيء داخل الذهن. لكن سوسور وتبعاً لكانت، قد تحدى النظرة التقليدية معتبراً أن أصل تطور كل منهما منطوياً في الذهن. في سنة الفلسفة الإسلامية فإن الفارابي هو أول فيلسوف لغوي اهتم بالبنية المعاصرة للغة، بغض النظر عن جانبها التاريخي. فباستخدامه مفهوم الكلمة والمعقول، وضمن قراءة العلاقات بينهما، فإنه يقدم قراءة ذاتية لتحليل طبيعة العلامات. تسعى هذه المقالة وراء هدفين: الأول دراسة آراء سوسور والفارابي حول طبيعة العلامة. الثاني تحليل وجهة نظر الفارابي بالنسبة للفظ والمعقول وكيفية ارتباطهما بالنسبة للدال والمدلول اللذان تحدث عنهما سوسور. الكلمات الأساسية: الفارابي، سوسور، الدال والمدلول، اللفظ والمعقول.

تأمل في نظرية العلم الحصولي للخالق بالخلق قبل الخلق

- إبراهيم رستمي
- أستاذ مساعد بقسم المعارف بجامعة شيراز للعلوم الطبية

قمنا في هذا البحث بتحليل رأى الأستاذ فياضى. فصدر المتألهين وفقاً لقاعدة بسيط الحقيقة واثبات الكمال الوجودى للكائنات الممكنة فى ذات الحق تعالى، يفسر العلم الحضورى لله بالكائنات فى مقام الذات. يعتقد الأستاذ فياضى أن هذه النظرية لها إشكالاتها. الإشكال الأساسى للنظرية هو أن تفسير الملاً صدرا للشك فى الوجود يتطلب تناقضاً، والإشكال النبوى هو أن هذا الرأى غير قادر على إثبات علم الله بالممكنات المعدومة والممتنعات. لقد توصل المؤلف بعد تفسير وحدة الوجود المفاهيمية والمشككة والشخصية، إلى استنتاج مفاده أن الإشكال الأساسى المذكور أعلاه غير وارد، واستدلال صدر المتألهين على علم الله الحضورى قائم على وحدة الوجود المشككة، بينما يستند الإشكال الأساسى بالوحدة الشخصية للوجود. أما بالنسبة للإشكالات الهيكلية فقد قيل أنه على الرغم من أن إثبات هذا النوع من العلم الحضورى لله لديه نقاط ضعف منهجية، إلا أن الرأى النهائى لصدر المتألهين هو نفس العلم الإجمالى فى عين الكشف التفصيلى على شكل علم حضورى. ثم قمنا بدراسة نظرية الأستاذ الفياضى حول العلم الحضورى للخالق بالخلق قبل الخلق.

الكلمات الأساسية: العلم الإلهى المسبق، صدر المتألهين، العلم الحضورى، الفياضى، العلم الحضورى.

بعض الأفكار المنطقية لسمرقندى

والنظرية المبتكرة للعلامة الطباطبائى فى أجزاء القضية

□ أكبر فايدنى

□ أستاذ مساعد بجامعة الشهيد مدنى أذربيجان

شمس الدين محمد بن أشرف السمرقندى، عالم منطق مغمور من القرن السابع الهجرى، له دور فعال ومؤثر فى نمو وتطور المنطق السينوى فى العالم الإسلامى. إن دراسة آرائه المنطقية يُظهر تأثيره على أفكار بعض علماء المنطق لا سيما قطب الدين الرازى. إضافة إلى توسيع بعض ابتكارات ابن سينا، فإن لديه وجهات نظر منطقية معينة. الالتزام بنظام ابن سينا المستدل، بساطة التصديق أو نفى تركيب التصديق، حل قضية المفارقة الكاذبة، والتمييز بين الحالات المختلفة للضرورة الوصفية وتقسيمها إلى ثلاثة

أنواع، إضافة شرط الذهنيّة في عكس مستوى السالبة معدولة الموضوع معدومة المحمول، أو الموجبة معدولة المحمول معدومة الموضوع، جميعها من بين الأفكار المنطقيّة لشمس الدين السمرقنديّ. يقوم هذا المقال ضمن ذكر ودراسة هذه الآراء، بمناقشة بساطة التصديق من خلال ذكر ودراسة وجهة نظر العلامة الطباطبائيّ المبتكرة حول عدد مكونات القضيّة، وبحسب رأيه لا تعتبر النسبة الحكميّة من المكونات الأساسيّة للقضيّة.

الكلمات الأساسيّة: تصوّر والتصديق، عكس المستوى، الضرورة الوصفية، السمرقنديّ والطباطبائيّ.

دراسة مقارنة «للهويّة البشريّة المتسامية» في فكر هيدغر والملاّ صدرا

□ محمّد حسين كيانيّ

□ دكتوراه في الفلسفة المقارنة بجامعة قمّ

يمكن دراسة آراء هيدغر والملاّ صدرا في باب «الهويّة البشريّة المتسامية» بطريقة مقارنة من عدّة جوانب. نحصل في هذه المقارنة على أوجه التقارب والاختلاف. إنّ أوجه التقارب عبارة عن: الأول، كلاهما يؤمن بمعنى واحد للتعالي في سياق الوجود، ويقرّان بالتأثير المنفرد للوجود في تحقيق تسامي البشر؛ ثانيًا، كلاهما يؤمن بأهميّة السموّ في تعريف الإنسان، ويعتبران أنّ الهويّة البشريّة قائمة على السموّ؛ علاوة على ذلك، فإنّ الاثنين يصرّحان بالاستمراريّة الدائمة للسموّ البشريّ. وفيما يلي نقاط الاختلاف: أوّلًا، إنّ أساس كلّ منهما حول السموّ مختلف؛ لأنّ بداية السموّ عند هيدغر يتمّ بنقد ذاتيّ لديدكارت، ويصل إلى استنتاج مفاده أنّ الإنسان هو الكائن الوحيد الذي يدرك الأشياء في انفتاحها؛ لكنّ بداية السموّ عند الملاّ صدرا فيتمّ تصويره من خلال شرح موضوعيّة الكائنات إلى الوجود الحقيقيّ، وهي قائمة على الاعتقاد بأنّ انكشاف الوجود في الإنسان يحدث من خلال الحركة الجوهرية والإرادة وفيض الوجود الحقيقيّ. ثانيًا، يؤمن هيدغر بالنظام الوجوديّ الذي صوّره بالاعتماد الذاتيّ للوجود في أمر السموّ؛ لكن في فكر الملاّ صدرا فإنّ الاهتمام بالألوهيّة وفي ضوئها التمسك العلميّ والعمليّ بجوانبها له أهميّة كبيرة.

الكلمات الأساسيّة: الذاتيّة، مراتب الوجود، الوجود، دازاين، عين الربط.

دراسة مقارنة للعلّة التامة والناقصة في الفلسفة مع السبب والشرط في

علم الأصول

□ غلامعلیّ مقدّم

□ أستاذ مساعد بالجامعة الرضويّة للعلوم الإسلاميّة

العلّيّة التي هي أحد مبادئ الوجود والفكر، واحدة من القضايا الهامّة في مجال المعارف الدينيّة. لطالما دافع المفكّرون الشيعة كتيار عقلائيّ عن مبدأ العلّيّة وشرحوا أحكامه وأقسامه. تقسيم العلّة إلى تامّة وناقصة، حقيقيّة ومعدّة، بسيطة ومركّبة، قريبة وبعيدة وغيرها في الفلسفة، وتقسيمها إلى السبب والشرط، والمقتضى والمنع وغيرها في علم الأصول هي من بين المواضيع المشتركة بين هذين العلمين. قام الفلاسفة بهذا التقسيم في الغالب بطريقة الحصر الثنائيّ، وقدّم علماء أصول الفقه عدّة تقسيمات وفق اعتبارات فقهية وعملية. تطرّقنا في هذه المقالة التي تمّت بمنهج تحليليّ بدراسة مقارنة لتقسيمات العلّة في هذين العلمين، ومن خلال نقد الشرح الأصوليّ أظهرنا أنّ تقسيم العلّة بطريقة مزدوجة هو أكثر انسجاماً وإتقاناً ويواجه مشاكل أقلّ. بالإضافة إلى ذلك يمكن تفسير بعض تقسيمات العلّة في علم الأصول بناءً على التقسيم الشائع في الفلسفة. الكلمات الأساسيّة: تقسيمات العلّة، العلّة في الأصول والفلسفة، السبب في الفلسفة والأصول، العلّة التامة والناقصة في الأصول.